

## فاشیست های خانه کارگر در تلاش برای پیشبرد یک انقلاب منفعل

حسن معارفی پور

### مقدمه

در این مقاله تلاش می‌کنم که به صورت خلاصه به پدیده‌ی ببردازم، که در این اواخر در ایران دارد از جانب حاکمیتی که در اوج گندیدگی به سر به می‌برد، به پیش می‌رود و آن پدیده‌ی "انقلاب منفعل" است. "انقلاب منفعل" را گرامشی برای ادغام پتانسیل انقلابی جنبش‌های اجتماعی از طریق مدرنیزاسیون از بالا و ادغام پایینی‌ها به کار می‌برد. من هم سعی می‌کنم که با بهره‌گیری از ایده‌های گرامشی در این زمینه نشان دهم، که چگونه فاشیسم اسلامی در ایران از هر طریقی برای جذب و ادغام پتانسیل انقلابی در یک پروسه‌ی ضد انقلابی یعنی "مدرنیزاسیون" به پیش ببرد. پروسه‌ی انقلاب منفعل در ایران البته پدیده‌ی جدیدی نیست و حاکمیت فاشیسم اسلامی از همان سال‌های سر کار آمدنش سعی کرد که بخشی از اپوزیسیون را در خود حل کند و در این زمینه هم تا حدود زیادی موفق بود. ادغام جریان‌اتی مانند حزب مزدور و منفور توده و سازمان اکثریت و همچنین بخشی از سازمان‌های کوچک موسوم به چپ و کل جریان ناسیونالیستی ایرانی در کنار پاچه‌خواری و دم‌تکان دادن احزاب ناسیونالیست و مذهبی‌گرد همچون حزب دمکرات کردستان و مکتب فاشیستی قران برای خمینی مهر تاییدی بر این تئوری گرامشی هستند.

در یک مقاله‌ی کوتاه در مورد تبدیل شدن مارکسیسم به کالا در ایران نوشته‌ام که در اینجا کپی آن را می‌آورم، چون این مقاله می‌تواند برای خود بخشی از مقاله‌ی فعلی باشد.

## چگونه مارکسیسم در ایران به کالایی اقتصادی تبدیل شد؟

بورژوازی ایران زمانی که نتوانست با حذف فیزیکی کمونیست و پاکسازی نیروهای اپوزیسیون خطر کمونیسم را از سر خود کم کند، تلاش کرد جنبش انقلابی را در بدنه‌ی حاکمیت جذب کند و برای این کار راهی جز کالایی کردن و "دولتی" کردن مارکسیسم نداشت. از یک طرف مارکسیسم را به کالایی قابل خرید و فروش برای "روشنفکران" بیگانه با مارکسیسم در ایران تبدیل کرد و از طرف دیگر سعی کرد با تشکیل جریانات حکومتی و موازی موسوم به چپ از جنس محور مقاومت و جریان سوسیال دمکرات مشاور حاکمیت مارکسیسم را از انقلابی‌گری تهی کند و به آن فرمت قانونی ببخشد. همزمان هم از طریق فروش مارکسیسم کالایی شده در بازار ارزش افزونه انباشت کند. در این مقاله به این مساله خواهم پرداخت.

## چگونه این کالا به اسلحه‌ی کارگران و زحمتکشان علیه بازار و مناسبات کالایی تبدیل می‌شود؟

جمهوری ملعون، منفور و فاشیستی اسلامی ایران بعد از سر کار آمدن و تثبیت پایه‌های قدرت خود در جامعه‌ی ایران از همان سال‌های اول دهه‌ی شصت تصمیم به پاکسازی کمونیسم، جنبش کمونیستی، آثار مارکسیستی و نسل‌کشی کمونیست‌ها گرفت. در یک دوره‌ی کتاب‌های جلد سفید مارکسیستی را اگر با کسی می‌گرفتند، فوراً برای او کیس قلابی و جعلی درست کرده و در بی‌دادگاه‌های شان محکوم به مرگ یا زندان طولانی مدت می‌کردند. جمهوری اسلامی که در فرم خود را جریانی انقلابی می‌دانست بر یک انقلاب ریشه‌ی بی‌و رادیکال همچون فاشیسم هیتلری سوار می‌شود و از فرم انقلابی اما اولترا پوپولیستی برای پنهان کردن ماهیت سراپا ارتجاعی و اولترا فاشیستی خود بهره می‌گیرد، تا بتواند جایگاه و پایگاه خود را در میان کارگران بیگانه با دانش و آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی و بازاریان، کسبه و خرده‌بورژوازی شهری، زمین‌داران کوچک و روستائیان مرتجع و همچنین سرمایه‌داران تثبیت کند.

فاشیسم هیتلری در یک دوره‌ی بی‌به اسم ناسیونال سوسیالیسم از طریق تبلیغات ایدئولوژیک از یک طرف و فعالیت در میان کارگران و خرده‌بورژوازی آلمانی از طرف دیگر فرم انقلابی‌گری پوشالی را جایگزین انقلابی‌گری واقعی کرده بود و از طریق آشپزخانه‌های خلقی و توزیع سوپ مجانی در میان کارگران توانسته بود، زمینه‌ی قهر فاشیستی را فراهم کند و امکان انقلاب سوسیالیستی را از بین ببرد.

رژیم فاشیستی اسلامی هم قبل از سر کار آمدن توانسته بود از طریق تشکیلات‌های عظیم دور و بر حسینیه‌ی ارشاد، همان کاری که نازی‌ها می‌کردند، را انجام دهد. ایدئولوژی فاشیستی اسلامی و آتش شله‌زرد و نذری، پایه‌های ایدئولوژیک و مادی قهر ضد انقلابی و فاشیستی در ایران بودند.

نازی های آلمانی در یک دوره بی به این نتیجه رسیده بودند که برای اینکه بتوانند سود بیشتری تولید کنند، لازم است کشتار یهودیان و لهستانی ها را متوقف کنند و در اردوگاه های کار اجباری استنمار مطلق این بی پناهان را برای تحقق ارزش افزونه ی اجتماعی جایگزین حذف فیزیکی شان بکنند. این اتفاق در سال های 1939 به بعد افتاد. در این فاصله ی زمانی ما شاهد این پدیده هستیم که پروسه ی خصوصی سازی مجدد در عمل جای پروژه ی دولتی سازی در آلمان نازی را میگیرد و رشد سرمایه ی خصوصی با دقت قابل مشاهده است. ارنست مندل، پل سوئیزی و دیگران در این زمینه تحقیقاتی انجام داده و این مساله را به روشنی نشان می دهند.

جمهوری ملعون و فاشیست اسلامی ایران به عنوان جریانی از جنس نازیسم هیتلری از ابتدا قول دولتی کردن و آوردن پول نفت سر سفره ی مردم را داده بود، اما به دنبال پایان جنگ رژیم فاشیست ایران و رژیم فاشیست بعث عراق، پروسه ی خصوصی سازی با سر کار آمدن رفسنجانی و در دوران موسوم به سازندگی (بخوانید ویران کردن اقتصاد به اسم سازندگی و در واقع خصوصی سازی و کالایی کردن بیشتر عرصه های زندگی از جمله مسکن) با تمام قدرت به پیش می رود، در دوره ی خاتمی همین پروژه به اسم "گفتگوی "تمدن" ها" برای نتولیرالیزه کردن اقتصاد ایران از سر گرفته می شود، با سر کار آمدن احمدی نژاد از طریق حذف سوبسید ها این پروژه خصوصی سازی تعمیق می شود و با "نرمش" "قهرمانانه" ی (نرمش "قهرمانانه"، در واقع چیزی جز تن دادن موزیانه به مناسبات بردگی سرمایه داری جهانی و بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و همچنین عقب نشینی جمهوری اسلامی در مقابل ملیتاریسم آمریکا در زمینه ی مسائل هسته بی نبود. به تعبیر هگلی می توان رابطه ی آمریکا و ایران بر سر مسائل هسته بی را رابطه ی خدایگان و بنده خواند. آمریکا خدا و جمهوری اسلامی برده می شود) حسن روحانی طبقه ی کارگر ایران به فقر و فلاکت مطلق کشیده می شود، تا جایی که در ابان ماه سال گذشته مردم حاشیه نشین معترض به رژیم و گرانی بنزین را در سطح چند هزار نفری قتل عام کردند. هیچ آمار دقیقی از کشتار آبان ماه در دسترس نیست، چون از یک طرف آمار در ایران پدیده بی امنیتی است و از طرف دیگر آمار سازمان های حقوق بشری هرگز آمار واقعی نیستند. خیلی ها از 1500 نفر صحبت می کنند، سازمان های حقوق بشری همچون امنستی انترناسیونال اعلام می کنند که تنها آمار چهارصد نفر از کشته شدگان را دارند، برخی از آمار پنج هزار کشته و اعدامی صحبت می کنند و در این وسط اپوزیسیون سرنگونی طلب هم تاکنون به دنبال آمار واقعی می گردد.

اصل ۴۴ قانون اساسی که قرار بود خصوصی سازی را در چارچوب اقتصاد "خدایی" (اقتصاد مال خیر است) ممنوع کند، به یک پاراگراف خشک و خالی در مقابل روند غیر قابل کنترل رو به رشد خصوصی سازی، اجرای طرح های بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و غیره می شود. با برداشتن سوبسید ها و دادن سوبسید در فرم یارانه ها پدیده ی نتولیرالیستی کالایی سازی با تمام قدرت به پیش می رود و رشد نرخ تورم، پایان آمدن ارزش پول ایران در فاصله ی چند ساله تا سی برابر و حتی بیشتر به نسب نرخ دلار را در پی دارد و در شرایطی که دستمزد کارگران (ان هم اگر پرداخت شود) به تومان و قیمت کالاها به دلار است، شاهد فقر و بدبختی افسارگسیخته در ایران هستیم. تا حدی که بالای شصت درصد مردم ایران زیر خط فقر به سر می برند و دستمزدها بخشا دوازده بربر زیر خط فقر هستند.

در این شرایط کالایی سازی آموزش، بهداشت، مسکن، آب آشامیدنی و غیره با تمام قدرت پیش می رود و یک مبارزه ی طبقاتی از بالا به پایینی ها تحمیل می شود. رژیم ایران تبدیل به یک رژیم امپریالیستی منطقه بی می شود، سرمایه صنعتی در سرمایه ی مالی ادغام می شود و بنیادهایی همچون بنیاد "مستضعفان" (بخوانید بنیاد خون اشامان) به بزرگترین شبکه ی امپریالیستی که سرمایه مالی و صنعتی را در بانکی مثل بانک سینا بهم پیوند می خورد و همین بنیاد کنترل خرید و فروش سلاح و نفت را به انحصار خود در آورده بود، باعث می شود که سرمایه انحصاری شود و همین انحصاری شدن سرمایه در دستان دور و بری های خامنه بی سپاه پاسدارن ماهیبت امپریالیستی سرمایه داری ایران را به روشنی نشان می دهد. همچنین شباهت های واقعی نازیسم هیتلری و رژیم ایران را به خوبی قابل رویت می کند.

مارکس یکی از پیش فرض های کمونیسم را لغو ارزش و پایان دادن به مناسبات کالایی می دانست. مارکس نمی دانست که فاشیسم که تا مغز استخوان از مارکسیسم و کمونیسم تنفر دارد روزی ایده های او و کتاب هایش را آن هم ترجمه های بی مایه ی انتشاراتی که در دست اصلاح طلبان فاشیست ایرانی است و یا حتی بخشا توسط اوباش سپاهی ترجمه می شود (سایت ترجمان) و به احتمال زیاد تیم موسوم به "زیبا جیلی" در بازار رقابت سرمایه داری نتولیرال ایران برای کسب سود و انباشت سرمایه ترجمه، منتشر و به فروش می رسانند.

همان تیر خلاص زن ها و قاتلان دیروز که رفقای کمونیست و مبارز ما را به خاطر در دست داشتن یک کتاب مارکسیستی اعدام و شکنجه می کردند، امروز خود در تلاشند تقاضای مخاطبان آثار مارکسیستی را برای کسب سود از یک طرف را برای کسب سود خودشان برطرف کنند و از طرف دیگر اخته کردن مارکسیسم از طریق ترجمه های بی مایه های خود (بخوانید تفسیر متن به نفع طبقه ی حاکم از طریق نابودی متن اصل) به پیش ببرند. آنان البته نمی دانند، که در این گیر و دار، مردم آثار مارکسیستی را به زبان اصلی یا از طریق ترجمه های مناسب تر مطالعه خواهند کرد و همین مساله باعث می شود، که بازار آزادی که آزادی انتشارات و کالایی کردن دانش را هدف خود قرار داده است، روزی باعث شود که گورکنان تاریخ مسلح به آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی به همراه سرکوب، تحقیر و به حاشیه رانده شدگان دست به دست هم دهند و آبان های دیگر خلق کنند. این بار دیگر هیچ امکانی برای فرار بورژوازی ایران از انقلاب آتی وجود ندارد.

این بار زمان جارو کردن فاشیسم اسلامی و سرمایه داری نئولیبرال ایرانی و بازار آزاد فرا می رسد و دیگر کسی برای مومیایی سلطنت و دلقک ربع پهلوی به خیابان نمی آید. شعارهای آبان ماه و شکل گیری تشکلات مستقل کارگری که محصول یک شرایط پیشا انقلابی است، مرزبندی روشن کارگران با فاشیسم سلطنتی و عبور کامل برای همیشه از جمهوری اسلامی را نشان می دهد. البته نباید توهم داشت که هر از گاهی تفکرات ناسیونالیستی از طریق "پوزسیون" مزدور و رسانه هایشان به جامعه تزریق می شود و بخشا پیدا می شوند کسانی که از آگاهی سیاسی و طبقاتی بی بهره اند، کسانی که این شعارها را تکرار می کنند. طبقه ی کارگر آگاه و مسلح به آگاهی طبقاتی از طریق فعالیت های رادیکال و روزمره، روشنگری، آگاهگری، آژیتاسیون و شناخت هستی شناسانه از جایگاه خود به مثابه ی طبقه ی کارگر، افکار فاشیستی و وطن پرستانه را از جامعه جارو می کند و مرزبندی قاطع خود را با فاشیسم اعلام می کند.

## "محور مقاومت" فاشیست های سپاهی در لباس چپ

تبدیل کردن مارکسیسم به کالا از جانب حاکمیتی فاشیستی که تا مغز استخوان آنتی کمونیست است و هزاران کمونیست را قتل عام کرده است، چیزی جز پیشبرد پروژه ی انقلاب منفعل نیست. در سال ها و ماه های اخیر شاهد هستیم که چگونه حاکمیت تلاش می کند از طریق درست کردن جریانات چپ نمای مدافع پر و پا قرص سپاه پاسداران سپاه قدس همچون جریان موسوم به "محور مقاومت" که از چپ های سابق بریده از مارکسیسم و سپاهی های امروزی تشکیل شده است، عملا تلاش برای شکل دادن به یک آلترناتیو کارتونی حاکمیتی علیه جنبش انقلابی و کمونیستی است. جریانی که از رتوریک گفتمانی "چپ سنتی" و "آنتی امپریالیسم" فیک و شبه انقلابی گری علیه جنبش کمونیستی و جوهر کمونیستی مبارزات کارگری بهره می گیرد، تا بتواند در قالبی ایدئولوژیک به ایدئولوژی فاشیستی و میلیتاریسم امپریالیستی منطقه بی جمهوری اسلامی مشروعیت ببخشد. این جریان حتی اگر از جانب سپاه پاسداران بنیان گذاری نشده باشد، در عمل زبان گویای سپاه قدس است و در این قالب زبانی میلیتاریسم امپریالیستی و تروریستی جمهوری اسلامی و تلاش برای اشغال نظامی کشورهای همسایه را به خاطر "خطر امپریالیسم آمریکا و شیطان بزرگ" توجیه می کند.

در کنار این جریان فاشیستی و سپاهی مدافع حرم، ما شاهد تلاش اوباش و لمپن های خانه کارگر هستیم که به شکل هیتلر و موسولینی از طریق "رکوسنتروکسیون" ("بازسازی") تئوری مارکسیستی برای توجیه فاشیسم اسلامی، می خواهند فرش را از زیر پای جنبش کمونیستی ایران و طبقه ی کارگر بکشند و مبارزات طبقه ی کارگر را در حاکمیت ادغام کنند و یا حداقل رادیکالیسم این جنبش را حاشیه بی کنند و آن را به یک جریان سوسیال دمکراتیک بی خطر برای حاکمیت تبدیل کنند. در این راستا می توان به تلاش های اوباش فاشیست خانه ی کارگری که در کانال یوتیوب و [برنامه ی دسترنج](#) سعی می کند از گفتمان و رتوریک مارکسیستی و حتی بحث های مارکس در کاپیتال بهره بگیرند، تا بتوانند از این طریق نقد رادیکال و ضد دولتی مارکسیستی که مطلقا ضد دولت بورژوازی و به ویژه ضد دولت فاشیستی است، را به یک تئوری بی تاثیر در خدمت دولت فاشیستی جمهوری اسلامی ایران تبدیل کند. این لمپن فاشیست و شارلاتان یعنی سید مجید حسینی که ظاهرا نه تنها تئوری های مارکسیستی را می شناسد، بلکه حتی تئوری هایی که به پدیده هایی مانند پرکاریزه کردن (حاشیه بی کردن) طبقه ی کارگر و تبدیل کردن محل زندگی کارگران به محل کار در سرمایه داری پرداخته اند، هم آگاهی دارد. این جا باید ما این مساله را روشن کنیم که اظهار به حقیقت، اگر از دهان یک فاشیست آدم کش و انسان خوار ضد کمونیست بیرون بیاید، به خاطر دفاع از حقیقت نیست، بلکه دقیقا تلاشی ضد انقلابی و ایدئولوژیک برای پیشبرد یک هدف خبیث و فاشیستی علیه طبقه ی کارگر به اسم طبقه ی کارگر است، که چیزی جز همان پروژه ی "انقلاب منفعل" گرامشی ایی نیست. طبقه ی کارگر تحت هیچ شرایطی نباید گول ورکریسم (کارگرپناهی) اوباش فاشیست و لمپن خانه ی کارگر که در تمام حاکمیت ننگین رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی علیه کارگران و در کنار حاکمیت فعالیت داشته اند و فعالین کارگری جدی را شناسایی و به سازمان های اطلاعاتی و آدمکش این رژیم فروخته اند، را بخورد و نمی خورد.

## انقلاب منفعل در ایران غیر ممکن است

اگر در اروپا دولت های مترجع بورژوازی همچون رژیم بیسمارک توانستند از طریق دادن امکانات سوسیالی و بیمه ی رفاهی و حوانث و غیره فرش را از زیر پای طبقه ی کارگر و سوسیال دمکراسی بکشند و سوسیال دمکراسی را تبدیل به یک جریان رفورمیستی و حتی ضد انقلاب کنند، در ایران دولت نه تنها حاضر نیست ابتدایی ترین امکانات رفاهی را به طبقه ی کارگر بدهد، بلکه از طریق آزادسازی قیمت ها در دروه ی احمدی نژاد و پیشبرد پروژه ی توزیع یارانه، از یک طرف تئوری افسارگسیخته، گرانی، فقر و بیکاری، پایین آمدن نرخ ارز تا حد سه هزار درصدی و غیره را در جامعه دامن زد و از طرف دیگر با تمام قدرت به دسترنج طبقه ی کارگر حمله برد، تا بتواند هزینه های نظامی

جنگ های امپریالیستی منطقه یی خود را از این طریق پرداخت کند و همزمان شورش های شهری همچون دی ماه و آبان ماه را با وحشیانه ترین شکل ممکن و گلوله پاسخ داد.

این مسائل باعث می شوند که تلاش های حاکمیت در راستای یک انقلاب منفعل برای تبدیل کردن طبقه ی کارگر ایران و جنبش کمونیستی به زیرمجموعه ی خود و ادغام در دولت فاشیستی ایران به سرانجام نرسد. چون بورژوازی ایران تحت هیچ شرایطی حاضر نیست، سود ناشی از ارزش اضافی ایی که از جنگ و پول نفت و دیگر صنایع به دست می آید، را برای بهداشت و رفاه مردم بپردازد، بلکه این سود را در تروریسم بیشتر مجددا سرمایه گذاری می کند.

اگر دولت آلمان بعد از فاشیسم توانست، روشنفکران چپ وابسته به مکتب فرانکفورت را جذب ساختار دولتی کند و تئوری پست مدرنیستی آنان را به بخشی از روبنای فرهنگی جامعه ی اکادمیک علیه کمونیسم، کمونیست ها و جنبش کارگری کند، به این خاطر نبود که سردمداران مکتب فرانکفورت خودفروش بودند و ایدئولوژی آنان چپ نبود، بلکه دولت آلمان دقیقا بعد از جنگ، همزمان با تبلیغات ایدئولوژیک برای ایدئولوژی های بورژوازی و لیبرالی، پروژه ی دولت رفاه را در عمل به پیش می برد و توم دولت رفاه پساجنگی خود را در قالب ایدئولوژیک در میان روشنفکران چپ گرای سرخورده از فاشیسم و "سوسیالیسم" اردوگاهی شوروی، بازتاب خود را در قالب نقد فرهنگی و تئوری های ارتجاعی به نسبت تئوری کمونیستی نشان می داد.

## راست جدید یا نئوفاشیسم؟ سوال این است!

استفاده از رتوریک چپ و حتی بهره گیری از تئوری مارکسیستی برای دفاع از جریانات و جنبش های ارتجاعی و فاشیستی تاریخی طولانی به اندازه ی تاریخ کل مارکسیسم و سوسیالیسم علمی دارد. بی دلیل نبود که مارکس در ارتباط با جریان موسوم به مارکسیست در فرانسه که یک جریان بدنام بود به پاول لافارگ دامادش می گوید که اگر این ها مارکسیست باشند پس مسلما من مارکسیست نیستم، چون همانطور که ولفگانگ فریتز هاوگ می نویسد، تبارشناسی مارکسیست بودن به آنتی مارکسیست بودن بر می گردد. در فرانسه جریان وابسته به بولس گوزده که یک جریان مرتجع نفهم از اکادمیسین های بی سواد و بی تجربه بود، خود را مارکسیست می دانست و همین مساله باعث شده بود، که مارکس به داماد خود یعنی پاول لافارگ بگوید که اگر این ها مارکسیست هستند، پس من مارکسیست نیستم. این جمله ی مارکس که من مارکسیست نیستم توسط اکادمیسین های و روشنفکران سنتی کاسه لیس طبقه ی حاکم علیه مارکس و مارکسیست ها به کار برده می شود، بدون اینکه کانتکس تاریخی و دلیل آن توضیح داده شود.

جریان فاشیستی موسوم به راست جدید که خود را تا حدود زیادی از فاشیسم کلاسیک متفاوت می داند و فاشیسم شان همچون نازیسم هیتلری دیگر انسان ها را بر اساس نژاد و خون و رنگ پوست دسته بندی نمی کند، بلکه با اتکا به اختلافات فرهنگی بین انسان ها تلاش می کند، فاشیسم را در فرم دیگری معرفی کند، شاید بیشتر از هر جریانی از گفتمان مارکسیستی بهره گرفته باشد. سردمدار اصلی این جریان نئوفاشیستی در آلمان همچون آرمین مولر در کتاب جمهوری پنجم تئوری نئوفاشیستی خود را تکوین بخش و بخشی از فعالین سیاسی جنبش چپ دانشجویی در دهه ی شصت جزو بنیان گذاران جریان نئوفاشیستی موسوم به راست جدید هستند. این جریان که دیگر دوست ندارد جریانی نئوفاشیستی یا نازیستی خوانده شود، بلکه "راست جدید" علیرغم اینکه از لحاظ ایدئولوژیک فاشیستی است، اما در امتداد فاشیسم هیتلری نیست و تفاوت هایی با آن دارد. همانطور که گفتم اساسی ترین تفاوت این جریان تاکید بر مسائل فرهنگی و عدم پذیرش "تنوع" فرهنگی بین انسان هاست و از این طریق مخالفت با مهاجرت و مسلمان ستیزی و غیره. در میان سوسیال دمکرات های آلمانی هم یکی از مدافعین اصلی نئوفاشیسم معاصر کسی جز تیلو سارازین نیست، که خطر نابودی آلمان را به خاطر مهاجرت مسلمانان با تئوری های مالتوسی توضیح می دهد. سارازین خود را یکی از مدافعین پروپاقرص لاسال می داند و در کنار این دو باید به یک فاشیست که مورخی برجسته هم بود اشاره کرد که از هر مارکسیستی به رتوریک و گفتمان مارکسیستی بیشتر اشنایی داشت و آن هم کسی نیست جز رولف پتر زیفرله. تمام راست های جدید از گفتمان مارکسیستی برای توجیه و توضیح تئوری های فاشیستی و نئوفاشیستی خود بهره می گیرند.

حزب فاشیست آلترناتیو برای آلمان که متشکل از سه جریان فکری نازیسم آلمانی، نئولیبرالیستی و اولترا کنسرواتیویسم مسیحی است، هم از تئوری های انقلابی برتولت برشت در مورد قهر انقلابی و تئوری هژمونی گرامشی برای توجیه قهر ضد انقلابی و فاشیستی خود، تروریسم نئونازی های وابسته به این جریان و فراخوان برای تروریسم و آدمکشی ضد انقلابی و فاشیستی و حتی پاکسازی قومی بهره می گیرد. بهره گیری از رتوریک چپ و کمونیستی توسط فاشیسم پس نباید چیز عجیب و غریب و جدیدی باشد و اوباش اسلامی و فاشیست از جمله علی شریعتی هم در این زمینه زبده بودند و حتی مکتب فاشیستی قرآن و احمد مفتی زاده از اولین جنایتکاران جنگ سندنج هم از جامعه ی بی طبقه ی توحیدی صحبت می کردند و خانه ی کارگر فاشیست در این زمینه در انتهای صف است.

## نتیجه گیری

ما کارگران و کمونیست ها گول فرم را نخورده و نخواهید خورد. برای ما سوسیالیسم پدیده یی جوهری است که از طریق الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، پایان دادن به بهره کشی انسان به انسان، پایان دادن به روابط کالایی و فنتیشیستی، پایان دادن به بیگانگی انسان و بازتولید ارزش خود را متحقق می کند. برای رسیدن به این نقطه یا مرحله ی بالاتر سوسیالیسم ما نیازمند انقلابی اجتماعی و سوسیالیستی هستیم که دیکتاتوری پرولتاریا را تحقق بخشد و حاکمیت مطلق طبقه ی کارگر را به ابزار در هم شکستن سلطه و قدرت حاکمان سابق و ضد انقلابی ارتجاعی کند. راه رهایی بس دشوار است، همانطور که زایمان امری زجر آور است. زیبایی زندگی بعد از درد زایمان درد آن را در فاصله یی کوتاه برای همیشه به فراموشی می سپارد. انقلابات رادیکال و سوسیالیستی نقش زایمان را دارند که تنها به کمک مامای تاریخ یعنی قهر انقلابی به سرانجام خود می رسند. قهر انقلابی خشونت نیست، بلکه در هم شکستن خشونت سیستماتیک و سازمان یافته و تروریستی دولتی و غیر دولتی است. مراحل آگاهی و خودآگاهی کارگران در ایران در حال شکل گیری است و زمانی که آگاهی طبقاتی در سطح وسیع و سراسری شکل بگیرد، ترجمه ی واقعی آن تولید آگاهی سوسیالیستی و سازمان یابی کارگری و انقلابی می شود. آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی نیروی مادی خود را در میان توده ها پیدا می کند و تئوری و ایدئولوژی به ابزار قهر علیه طبقه ی حاکم تبدیل می شود.

در نهایت لازم است اشاره کنم که رژیم ایران نه رژیم آلمان دوران بیسمارک است و نه رژیم آلمان پس از جنگ امپریالیستی "جهانی" دوم، به همین خاطر پیشبرد یک انقلاب منفعل در ایران غیر ممکن است. فاشیسم نمی تواند در ایران از طریق رتوریک چپ جنبش کمونیستی ایران را به بخشی از بدنه ی حاکمیت تبدیل کند. انقلاب آتی ایران انقلابی برای پاکسازی فاشیسم اسلامی و سلطنتی خواهد بود.

انقلاب آتی در ایران یا یک انقلاب سوسیالیستی و قهرامیز برای رهایی ابدی بشر از استثمار و بردگی است و یا پروسه یی که در آن انقلاب توسط ضد انقلاب فاشیست و سلطنت طلب تبدیل به میدان خونریزی، پاکسازی کمونیست ها، آزادی خواهان و کارگر کشی می شود. طبقه ی کارگر هرگز نباید پشت دشمنان قسم خورده ی خود بسیج شود و علیه منافع خود اسلحه اش را بر روی سینه ی هم طبقه یی اش بگیرد. برای این که این امر هرگز اتفاق نیفتد لازم است طبقه ی کارگر ایران در یک پروسه ی هستی شناسانه آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی کسب کند و در سطح وسیع دست به تشکل یابی کارگری و سراسری برای سرنگونی فاشیسم اسلامی و حاشیه یی کردن طاعون سلطنت و ناسیونالیسم که این روزها به اسم "جمهوری خواهی" در کمین انقلاب نشسته اند و می خواهند محصول انقلاب آتی ایران را سهم خود کنند، بزنند. طبقه ی کارگر باید از "طبقه یی در خود" به "طبقه یی برای خود" تبدیل شود، یعنی خود قدرت سیاسی را در دست بگیرد به جای اینکه مطالباتش را از دشمن طلب کند. برای این امر باید اول خود را به مثابه ی طبقه به رسمیت بشناسد و نه اینکه آگاهی ایدئولوژیک و وارونه یی که دیگر طبقات از طریق "صنعت فرهنگ" و در شکل آگاهی ابزاری در مورد "انکار وجود طبقه ی کارگر" و غیره گسترش می دهند را بپذیرد. اگر کارگران این کارگر ستیز شوند و یا "خود را خرده بورژوا بدانند"، آن زمان به دشمن واقعی طبقه ی خود تبدیل می شوند، چون ایدئولوژی یا آگاهی کاذب دشمن در ذهن آنان ابزاری برای قهر ضد انقلابی و ضد کارگری علیه هم طبقه یی های خودشان می شود. کارگران دقیقاً زمانی که خود را به عنوان طبقه به رسمیت می شناسند، نه به مثابه ی طبقه ی خرده بورژوازی یا انسان های منفرد و غیره، منافع طبقاتی برایشان ملموس و مادی می شود و رهایی از استثمار و بهره کشی برایشان تبدیل به امری عینی و محسوس می شود. آن زمان دیگر کارگران به جای اینکه کارگران ستم کش تر از خودشان را به شکلی راسیستی و نژادپرستانه یا در ساختار زبانی منطقه گرایانه و شوونیستی مورد تحقیر قرار دهند، دقیقاً طبقه ی حاکم را مورد تنفر طبقاتی قرار می دهند، لوله ی اسلحه را بر روی سینه ی کسانی می گیرند که دشمنان واقعی کارگران هستند، ایدئولوژی فاشیستی و نژادپرستانه را در میان کارگران گسترش می دهند، کسانی که موانع اصلی رهایی کارگران از بهره کشی هستند و همچون دراکولا از خون طبقه ی کارگر زیست می کنند.